

شرح مفتاح و مطول را از باب بسم الله تا ثانی تمت درس گفته
و برین قیاس سایر کتب منتهیانه - و مخدوم الملک را میگفت
که در علم محاضرات ثانی ندارد - و چون ملا علاء الدین لاری بدعوی
تمام حاشیه را که بر شرح عقائد نسفی نوشته نزد میان برده بعد از
مطالعه چندان تدقیق کرده اند که ملا علاء الدین را هیچ جواب
نماند - و در فقه امام اعظم ثانی بود علیه الرحمة و صاحب ریاضت
و مجاهده و صلاح و تقوی بود باوجود این برصند جاه و جلال
بر وجه کمال استقلال داشت - چون در عهد بیروم خان خانانان
بعد از پنج سال بملازمت میان باز در اگرا رسیدم اومتفتائی از شیخ
مبارک ناگوری که در آن ایام تلمذ پیش وی میکردم بدست میان
دادم بعد از پرسش احوال که در مدت محرومی و مهاجوری روزی
داده بود پر میدند مولویت شیخ مبارک چونست آنچه میداندستم
از ملائی و تقوی و فقر و مجاهدت و امر معروف و نهی منکر که
شیخ در آن ایام بطریق وجوب التزام داشت باز نمودم گفت آری
من هم تعریف ایشان بهیار شنیده ام اما میگویند که روش
مهدویه دارند این چون باشد گفتم به بزرگی و ولایت میر رسید
محمد جونپوری قدس سره قایلند اما بمهدویت قایل نیستند
جواب دادند که در کمالات میر چه شک است و در آن مجلس میر رسید
محمد میر عدل مرحومی مغفوری هم که نسبت تلمذ میان
داشت حاضر بود گفت که ایشان را مهدی بچه سبب میگویند
گفتم بتقریب امر معروف و نهی منکر باز امتفهار نمودند که میر
عبد الحی خراسانی که چند گاه احم صدارت داشت روزی مذمت

شیخ پیش خانخانان میکرد تقریب آنرا دانستی که چه بود گفتم چون شیخ رتبه بوی نوشته بود مشتمل بر مواعظ و نصایح و ازان جمله ترغیب بر سنت در مسجد حی اورا بد آمد و حمل برین کرد که شیخ مهدیهت و مرا دشنام بر فرض داده میر سید محمد گفت این استدلال میر بر فرض خویش موقوف برین مقدمه است که تو نماز بجماعت نمیگذاری و هرکه نماز بجماعت نمیگذارد رافضی است پس تو رافضی باشی و کبری ممنوعست - و همچنین اینمقدمه که شیخ امر معروف میکند و هرکه امر معروفست مهدیست و این نیز نا مسلم است باز میدان گفتند که برین استفتا مهر میکنم اما آنرا بکروی (‡) از استفتائی دیگر که بمهر اکابر اینجا نزد ما آمده و ما را بر آن شبهه چند است نگاه میدارم این را نزد شیخ بهاء الدین که مفتی محقق است می بری و میگوئی که عذر کم کتابی ما بجهت سفر واضح است اما آن روایت که شما بر آن استفتا را بامضا رسانیده اید چه شود اگر بعینها فرستید ما حاصل ایذک فتوی نوشته اید که مردم را میدرند که در حالت مخصوصه فرزند را فرود اول آنکه این روایت خاصه ابراهیم شاهی است و موافق کذب فقهی دیگر نیست و معلوم است که آن کتاب نزد علما فتوی را نمی شاید و اگر بگوئید که مفتی را می رسد که ترجیح روایت مرجوعه (‡) نماید بارخای عمان میگویم که عبارت

(‡) در بعضی نسخه بدال - بهر حال معنی این لفظ مفهوم نشد

(+) همین است در هر نسخه

ابراهیم شاهی باین مضمون اامت که ابوین را در حالت اضطرار
 بیع اولاد جائز است و معلوم است که لفظ ابوین شامل اب و جد
 است چنانکه در کتاب نکاح آمده هرکس که ابوین او مسلم باشد
 کفو است آنرا که آبای او شرف اسلام دریافته باشند و اینجا باتفاق
 مراد از ابوین اب و جد است نه پدر و مادر فکذلک هنالک بر تقدیر
 تسلیم چرا نتواند بود که ولایت بیع ولدان هر دو را بطریق اجتماع
 باشد و دلیل بر ولایت هیأت افرادی چیست - واستفتای شیخ مبارک
 را نگاهداشتند و آن استفتای سابق را به فقیر دادند چون آنرا پیش
 شیخ مبارک آوردم آفرین بر فقاهت میان حاتم نموده گفت
 که پایشان بعد از دعا از جانب من بگویی که ما بجهة همین وقت
 مهر خود را در اینجا ثبت نکردیم و چون بشیخ بهاء الدین نمودم
 گفت چون مقتدیان دیگر باصضا رسانیده ثبت نموده بودند اعتماد
 بر قول ایشان نموده دران تعمیق نکردیم و الحق مساهله راقع شد
 و این هم از حق بدنی و حق پرستی و نیک نفسی و انصاف
 شیخ بهاء الدین مفتی بود که باوجود آن عظمت و کمال قایل به
 تقصیر خویش گشت

• بیت •

بر سر آن نامه که آصف نوشت • قدم رحم الله من انصف نوشت
 توفیق افاده و افاضه هفتاد ساله یارنده در سنه نهصد و شصت و هشت
 (۹۶۸) از عالم فانی در گذشت و تاریخ فوتش سابق مذکور
 شد که عِنْدَ مَلِكٍ مَقْدِرٍ - یارنده اند و شیخ عبد الحکیم نام پسری.

قایم مقام خود در مقدماتی و مشیخت گذاشت نه در ملائی و در
 هفت نهم و هشتاد و نه (۹۸۹) از هم به پدر بزرگوار خویش
 ملحق گردید و چند پسر ناخلف از و ارث ماندند * فرد *

چند بداز پرورم مهر بدان متگدل
 یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف

مولانا عبد الله سلطان پوری

از قوم انصار امت آبا و اجداد او در سلطان پور آمده سکونت
 اختیار کرده بودند از فحول علمای زمان و یگانه دوران بود خصوصا
 در عربیت و اصول فقه و تاریخ و سایر نقلیات صاحب تصانیف
 لایقه رایقه است ازان جمله کتاب عصمة انبیا و شرح شمایل النبی
 صلی الله علیه و سلم مشهور است از پادشاه جنت آشیانی
 رحمه الله خطاب مخدوم الملك و هم شیخ الاسلامی یافته
 بود در ترویج شریعت غرا همیشه معی بلیغ می نمود و سنی
 متعصب بود خیلی از ملاحده و روافض بمعنی او بجائی که جهت
 ایشان آماده ساخته بودند رفتند و از نهایت غلو دفتر ثالث روضه
 الاحباب را میگفت که از امیر جمال الدین محدث نیست دران
 سال که فتح گجرات شد و او در فتح پور وکیل دیوان خانه عالی
 در عین جاه و جلال بود فقیر از مفر پنجاب باز گشته روزی بصحبت
 شیخ ابو الفضل که هنوز ملازم نشده بود و حاجی سلطان تهانصری
 بدیدن مخدوم الملك رفتیم و دیدیم که دفتر ثالث را در پیش
 دارد و میگفت که به پیئید که مقدماتیان ولایت چه خرابیدها در

دین کرده اند و آن بیت را نمود که در منقبت واقع شده • نظم •
 همین بس بود حق نمائی او • که کردند شک در خدائی او
 و گفت که او از رفض هم گذرانیده کار بجای دیگر رسانید که حلول
 باشد و قرارداد ام که این جلد را بحضور شیعه بهوزم فقیر هر چند از
 خبایای مجهول آمده و مرتبه اول ملاقات باو نموده بودم بدلیری
 گفتم که این بیت ترجمه آن شعر است که بامام شامعی رحمه الله
 منسوب است که

• نظم •

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ • لَصَارَ النَّاسَ طَرًّا سَجْدًا لَهُ
 كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ • وَقَوَّعَ الشُّكَّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ

بجانب من تیزنگریست و پرسید که این نقل از کجاست گفتم
 که از شرح دیوان امیرگفت شارح دیوان که قاضی میر همین
 میبذیست نیز متهم است برفض گفتم این بحث دیگر است - و
 و شیخ ابو الفضل و حاجی سلطان دست بر لب نهاده هر زمان
 اشارت بمنع من میکردند باز گفتم که از بعضی ثقات استماع دارم که
 دفتر ثالث از میر جمال الدین نیست بلکه از پسر ایشان میرک
 شاه یا از دیگر است و لهذا این عبارت بعد از دو دفتر سابق نمی
 ماند که هر شاعرانه است نه محدثانه جواب داد که بابایی من در دفتر
 دوم نیز چیزها یافته ام که دلالت صریح بر بدعت و فساد اعتقاد دارد
 و حواشی هم نوشته ام از آن جمله آنکه مصنف نوشته که امیرالمومنین
 در زمانیکه طلحه رضی الله عنه پیشتر از همه بیعت باو نموده
 فرمود که - یا شلاء و بیعة شلاء - دست شل و بیعت شل فی الواقع
 دستی که روز احد وقایع حضرت رحالت پناه صلی الله علیه وآله

وسلم شده و یازده زخم خورده باشد امیر المومنین علی مرتضی آنرا
 شگون بد گیرد که در شرع ممنوع است حاشا و که این از محالات
 عادی و اعتقادیست گفتن ظاهرا افتراقی باشد از تفاوتل تا شگون -
 و شیخ ابوالفضل خفیه دست مرا بزور می مالید و مانع می آمد
 مخدوم پرسید که تعریف این بکنید که کیست از حال من شمه
 گفتند و آن صحبت بخیر گذشت و بعد از بر آمدن یاران میگفتند
 که امروز خطری عجیب گذرانیده که او هیچ متعرض توفشده
 و اگر نه باعث مخلص که می بود و در اوایل عهد که شیخ ابوالفضل
 را میدید بتلامذۀ خویش میگفت که چه خلل که در دین ازین
 نخبزک • • بیت •

چو بطفلیش بدیدم بنمودم اهل دین را

که شود بالای جانها به شما سپردم این را

در سنه نهصد و نود (۹۹۰) در گجرات بعد از انصراف از مکۀ معظمه
 بعالم بقا خرامید و این قطعه تاریخ یافته شد که • قطعه •
 رفت مخدوم ملک و با خود برد • رحمة الله نشان پیشانی
 چستم از دل چو مال تاریخش • گفت بشمار مصرع ثانی
 و نا خلفی چند ازو ماندند که قابل ذکر نیستند و درین امر جمیع
 املاف زمانه از اخلاف مشتکیند زیرا که آب و هوای زمانه بهتر
 ازین ایشان را نمی پرورد بلکه نمی زاید • فرد •

خوبی اندر جهان نمی بینم • گوئید روزگار عتین شد

و این بهمان ماند که پادشاهی سنی متعصبی لشکر بر سر بهزوار
 که معدن رفس و سکنه اش بنام غالیند کشید رؤسا و ارباب آمده

بعرض رسانیدند که ما مسلمانانیم بچه گناه سپاه بر سر ما آوردند
گفت بتقریب غلو شما در رفض گفتند این نسبت بر ما تهمت است
پادشاه گفته بجهت تصدیق مدعای خویش ابوبکر نامی را از شهر
خود پیدا سازید تا از سر قتل و ذهاب و غارت شما بگذریم بعد از
تفحص بسیار و محنت غریب شخصی مجهول، مغلوکی را بنظر
آوردند که این بآن نامی که میخواهید مسمی است پادشاه چون
در لباس کهنه و هیأت محقر او دید پرسید که بهتر ازین کسی
دیگر نداشتید تا بنمائید گفتند پادشاهها تکلف بر طرف آب و هوای
همزوار بهتر ازین ابوبکر نمی پرورد و مولوی معنوی قدس الله
مره در معنوی اشارت پاینمعی میفرماید • بیت •
همزوار است این جهان بیدار • ما چو بوبکریم دروی خوار و زار

شیخ مبارک نا گوری

از علمای کبار روزگار است و در صلاح و تقوی و توکل ممتاز ابتدای
زمان و خلاق دوران است در ابتدای حال ریاضت و مجاهده بسیار
کرده و در امر معروف و نهی منکر بنوعی مجتهد بود که اگر کسی
در مجلس وعظ انگشتبری طلا یا حریر یا موزا سرخ یا جامه سرخ
و زرد پوشیده می آمد فی الحال میفرمود که از تن بر آرد و ازاری
را که از پاشنه گذشته بودی حکم بپاره کردن آن میکرد و اگر آواز نغمه
در رهگذری شنودی جصت نمودی و آخر حال از غیرت الهی
بطوری مشغوف نغمه شد که یکدم بی استماع صوتی و نقشی و
سرودی و سازی آرام نمیگرفت القصد مالک اطوار مختلف و اوضاع

مقلوب بود چند گاهی در عهد افغانان بصحبت شیخ علائی بود و در
 اوایل عهد پادشاهی چون جماعهٔ نقشبندیه امتیاز داشتند نسبت
 خود باین سلسله درصحت کرد و چند گاهی منسوب بمشایخ همدانیه
 بود و آخرها که عرفیه در بار او فرو گرفتند بزرگ ایشان سخن
 می گفت - و تکلّموا الناس علی قدر عقولهم - شیوهٔ او بود و هلمّ جراً
 بهر حال پیوسته بدرس علوم دینیّه اشتغال داشت و علم شعر
 و معما و فنون و سایر فضایل خصوصاً علم تصوف را بر خلاف علمای
 هند خوب روزیده و شاطبی را یاد داشت و باحققان درس میگفت
 و بقراءت عشره قرآن مجید را یاد گرفته بود و هرگز بخانهٔ ملوک
 نرفت و بمیدار خوش صحبت بود و نقلهای غریب داشت و در
 آخر عمر که ضعف بصر پیدا کرد و از مطالعه باز ماند منزوی شد
 تفسیری نوشت مانند تفسیر کبیر مشتمل بر چهار جلد مضخم و
 منبع نفایص العیون نام نهاده و از غرایب امور است اینکه درخطبه
 آن تفسیر تحریر مقصدی کرده که از اینجا بوی دعوی مجددی
 مایهٔ جدید می آید و تجدید خود آن بود که معلوم است و دران
 ایام که توفیق اتمام آن یافت پیوسته از روی آگاهی قصیده فارسیه
 قائده که هفصد بیت است و قصیده برده و قصیده کعب بن زهیر
 و دیگر قصاید محفوظ را ورد داشت و میخواند تا در لهور در هفدهم
 ذی قعدة سنهٔ هزار و یک (۱۰۰۱) ازین جهان در گذشت - امره
 الی الله - ملائی باین جامعیت بنظر نیامده اما حیث که بجهت
 شومی حب دنیا و جاه در لباس فقر هیچ جای آشتی بدین اسلام
 نگذاشت و جامع اوراق در عذقوان شهاب باگروه چند سال در ملازمتش

صدق خوانده، الحق صاحب حق عظیم است و لیکن بجهت ظهور بعضی امور دنیای و بی شرفی و غوص در مال و جاه و زمانه سازی و مکر و فریب و غلو در ادبی تغییر مذهب و ملت آنچه سابق داشت اصلاً نماند - قُلْ اَنَا وَاٰیَاتُكُمْ لَعَلَّی هُدًی اَوْ فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ - و همان سخن عوام الناس است که پسر بر پدر لعنت می آرد بقریب همین از یزید گذشته قدم بگستاخی بالا ترمی نهاد و میگویند بریزید و پدر او لعنت *

میر سید محمد میر عدل امرودی

امروهه قصبه ایست از توابع سنبل دانشمند صاحب صلاح و تقوی و ورع بود در اوایل حال او و والد فقیر چه در سنبل در ملازمت اساتذۀ آن بلده و چه در بداون در درس میر سید جلال دانشمند که در حدیث شاگرد میر سید رفیع الدین بود تحصیل علم کرده و بعد از تحصیلات کمالات بدرس و افاده مشغول بود در اواخر در ملک ملازمان درگاه پادشاهی بمرتبه اختصاص رسیده بمنصب میر عدلی امتیاز یافت و درین منصب جلیل القدر طریق عدالت و انصاف و صدق و امانت مسالوک داشتی چنانکه قاضی قضات عهد هم بجهت ملاحظه صلاحیت عمری او از خیانت و خبثت بازمانده بود و تا زمانیکه او بدربار بود هیچ مبتدعی و ملحدی را قدرت رخنه انداختن در دین اهلام نبود بعد از وفات میر عدلی بر سایر مردم مجازی و عاریتی گشت - بجهت رعایت نصرت موروثی و شفقت قدیمی که بفقیر داشت در ابتدای ملازمت پیوسته

میگفت که در پی مدد معاش مباش ورنهالت صدور مکش و بهر حال
 داغ پادشاهی اختیار کن که این جماعه بهیار الفانیت و فرعونیت
 دارند و چون نصیحت او را بسمع رضا و قبول نشنیدم لاجرم دیدم
 آنچه دیدم و کشیدم آنچه کشیدم بمیر مشارالیه در سنه نهصد
 و هشتاد و چهار (۹۸۴) حکومت بکر مفوض شد و در سنه نهصد
 و هشتاد و شش (۹۸۶) هما نجا بجوار رحمت حق پیوست *

شیخ گدائی و دهلوی کنبو

خلف شیخ جمالی شاعر مشهور است که کمالات صوری
 نموده و صحبت افاضل روزگار دریافته و برکت آن بزرگوار او عاید
 شده و بوسیله حق صحبت و صداقت که با بیرمخان داشته منصب
 صدارت هند باو مفوض شده و چند سال مرجع اکبر و افاضل
 هندوستان و خراسان و ماوراء النهر و عراق بود و طبع نظم داشته
 و نقش و صوت هندی می بعت و می گفت و بآن وادی مشعوف
 و مالوف و چون از صحبت خانخاقان بیرمخان از نواحی بیکانیر
 جدا شده بدلهلی آمد آنزمان هم معزز و مکرم بود در مزارات مشایخ
 دهلی قدس الله ارواحهم در ایام عرس حاضر میشد و مجالس
 عالی را بحشمت و کرم و فر تمام ترتیب میداد در سنه نهصد
 و هفتاد و شش (۹۷۶) یا نه بعالم آخرت شتافت و خانه اخلاف
 او هم چون دیگران خراب است و بذات قضیت الایام و جری حکم الله
 العلم - و از اشعار شیخ گدائی است

• غزل •

گهی جان منزل غم شد گهی دل

غممت را می برم منم بمنزل

مشو غافل ز حال دردمندی
 که از حال تو یکدم نیدست غافل
 دل دیوانه در زلف تو بهتم
 گرفتارم بآن مشکین سلاسل
 بجان دادن اگر آسان شدی کار
 نبودمی عاشقان را کار مشکل
 گدائی جان بناکامی بر آمد
 نشد کامم ز لعل یار حاصل

جامع این اوراق از تذکره میر علاء الدوله نوشته که قابل اعتماد
 نیدست گمان چندین دارم که از وی نباشد - و الله اعلم •

میان جمال خان مفتی دهلوی

شاگرد پدر بزرگوار خود شیخ نصیر الدین و برادر میان لادن از
 طایفه کذب است اعلم العلمای زمان خود بود و در علوم عقلیه و
 نقلیه خصوصاً فقه و کلام و عربیت و تفسیر بی نظیر بود و بر
 شرحین معتاد محاکمه کرده و عضدی را که کتاب منتهیانه است
 میگویند که چهل مرتبه از اول تا آخر درس گفته و همیشه درس
 گفتی و افاده علوم دینی فرمودی و بخانه ملاوک و سلاطین رفتی
 و پیوسته نزد حکام معزز و محترم بودی اکثر شاگردانش دانشمند
 شده اند عمرش از نوک گذشته در نهد و هشتاد و چهار (۹۸۴)
 بدار بقا رحلت نمود •

قاضی جلال الدین ملتانی

اصل از توابع قلعه بکر امت و دانشمند متبحر و حق گور
 حق پرست در ابتدای حال تجارت کردی و در اواسط بدرس
 مشغول شد و چند سال در آگره افادت فرمود و بتقریب بعضی
 امور که شرح آن در ضمن هنوات گذشت بعد از عزل قاضی یعقوب
 بامر جلیل القدر فضا استغال داشت و در دیانت و امانت بنفس
 نفیس خویش بهترین قضات بود اما بشومی پسر ناخلف بدیانت
 گوساله سرو شکل و سایر وکلای بد نفس و قلت عقل معاش و عدم
 فکاهداشت رضای زمانه و اهل آن بجانب دکن اخراج یافت و حکام
 آن دیار چون آوازه رسوخ او در دین اسلام و اظهار کلمة الحق شنیده
 بودند در تعظیم و تکریم او باقصی الغایة کوشیدند و از آنجا
 بزیارت بیت الله الحرام مشرف شد و همانجا دعوت حق را بیدک
 اجابت فرمود •

قاضی طوایسی

طوایس از توابع خرامانست بسیار بدیانت بود اما چون علم
 نداشت در بعضی حکم ها غلط هم میکرد و از بسکه ظلم از اغنیای
 زمان مشاهده کرده بود جانب بد گمانی غالب بر ایشان داشت و
 تا میتواندست جانب فقیر میگرفت هرچند ظلم از جانب او هم
 می بود - و نمیدانست که درین ایام اکثر این صفت که ظالم دادخواهی

میکند و همان سخن شیخ ابو الفضل است که اگر امام اعظم در زمان ما می بود فقهی دیگر می نوشت چون قضیه خان زمان واقع شد پیدایش گفت گرفتن مال باغی جایز نیست این بود باعث عزل او و نصب قاضی یعقوب و همداران ایام از عالم درگذشت *

قاضی یعقوب مانگپوری

خویش قاضی فضیلت است علم فقه و اصول فقه را خوب میدانست و خوش طبع و شگفته بود و اشعار عربی در بحور هندی میگفت و خالی از مضحکیت نبود چون چند سال قاضی القضاات هند بود میگویند که از معجزات مقوی باه بسیار میخورد روزی در مجلس شاهنشاهی مکلفات و مغیرات آورده تکلیف بقاضی هم نموده اند او استدعا آورد چون پرسیده اند که از کدام قسم میخورید یکی از مقربان اهل هند در بدیهه گفته که قاضی پاره میخورد بعد از عزل او را بمنصب قضای بنگاله نامزد گردانیده فرستادند و بواسطه شرارت نفس انجا هم موجبات و مقویات باه خیلی بتعدی بهم رسانید و در مخالفت با معصوم کابلی شریک بود و باین تقریب او را دران ایام ازان دیار طلبیده حکم حبس در قلعه گوالیار شد و هم در راه گوالیار رخت ازین جهان بر بهت و بمیر معز الملک و محمد یزدی پیوست *

شیخ عبد النبی صدر الصدور

ولد شیخ احمد بن شیخ عبد القدوس کنگوئی است چند مرتبه در مکه معظمه و مدینه طیبه رفته علم حدیث را خواند و بعد

از آن که بازگشته آمد از روش آبا و اجداد کرام و سماع و غذا را ملوک بود و بروش محدثین سلوک می نمود و بتقوی و طهارت و نزهت و عبادت ظاهری اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان زمین مدد معاش و وظایف و اوقاف بخلائق بخشید چنانچه در زمان هیچ پادشاهی اینچنین صدوی باسقلال نگشته و عشر عشر این اوقاف که او داده نداده و پادشاه را چند گاه نسبت باو آن چنان اعتقاد پیدا شده بود که کفش پیش پای او می نهادند آخر بجهت مخالفت مخدوم الملک و سایر علمای بدنفس حیلہ گر که

• بیت •

جاهلانند همه جاه طلب • خویش را علما کرده لقب
آن نسبت معکوس شد و اعظم امباب هبوط وی این بود که
زمانیکه پادشاه از سفر بانسواله بفتحچور اقامت فرمودند قاضی
عبد الرحیم قاضی منبره استغاثه نزد شیخ برد که برهمنی متمولی
متمردی از آن قصیده مصالح عمارت مسجدی را که تعمیر آن
میخواستم کنم برده بتخانه بنا کرده و چون معارض و متعرض او
شدیم بر رؤس اشهاد زبان که خاک در دهانش بان بهت نبی
علیه السلام کشاره و اهانت گوناگون باهل اسلام رسانیده چون
طلبیدند آن برهمن بطلب شیخ نیامد بیربر و شیخ ابو الفضل را
فرستادند و او را آوردند و شیخ ابو الفضل آنچه از مردم شنیده بود
بعرض رسانید و گفت که سب بتحقیق از بوتوق پیوسته و علما
بعضی بقتل و بعضی به تشهیر و مصادره او قایل شده در فریق
گشتند و درین باب گفتگوی وسیع بود هر چند شیخ از پادشاه

زخصت قتل او می گرفت بصریح نمیدادند و در پرده میگفتند
 که سیامات شرعی تعاقب شما دارد از ما چه می پرسید و برهن
 مدتی باین تقریب در بلد ماند و اهل حرم شاهنشاهی بهفاعت
 بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ در میان بود چون مبالغه
 شیخ از حد درگذشت جواب فرمودند که سخن همان است که
 گفته ایم شما میدانید و شیخ بمجرد رسیدن بمنزل حکم بقتل او
 کرد و چون اینمعلی بعرض رسید خیلی درهم و برهم شدند و اهل
 حرم از درون و سایر مقربان هندو از برون گفتند که این ملایان را
 شما نوازش فرمودید و کار ایشان حالا بجائی رسیده که ملاحظه خاطر
 شما هم نمیکند و بی حکم شما برای اظهار حکومت و جاه خویش
 مردم را بقتل میرسانند و بچندان مقدمات گوش پادشاهی پر
 ساختند که دیگر تاب نتوانستند آورد و ماده که از مدتی پاره غلیظ
 شده بود بیکبارگی سر کرد و برون ریخت و شبی در حوض انوب تار
 آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مفتیان احدات
 تحقیق این مسئله می نمودند یکی میگفت که گواهانی که گذرانندند
 که جرح و تعدیل کرده باشد و دیگری میگفت که عجب از شیخ
 عبد النبی آنکه او خود را از اولاد امام اعظم رحمه الله میگیرد و حال
 آنکه بمنهب امام اعظم سب نبی از کفار مطیع السلام موجب
 نقض عهد و ابرای ذمه نمیشود چنانکه در کتب فقه حنفی
 مبسوطست پس شیخ مخالفت جد خویش چگونه نمود بیکبارگی
 نظر از دور برجامع این منتخب انداخته متوجه باین جانب
 شده و ذام برده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا رفتم و پرسیدند

که تو هم شنیدید که اگر نود و نه روایت مثلا مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب خلاص مقتدیان را باید که روایت اخیر را ترجیح دهند عرض کردم که بلی همچنین است که حضرت میفرمایند و مسئله این است که ان الحدود والعقوبات تَذَرِي بالشبهات - و معنی آن را بفارسی ادا کردم بطریق تأسف پرسیدند که مگر شیخ عبد النبی برین مسئله مطلع نبود که آن برهن بیچاره را بکشت و این خون چگونه باشد گفتم که البته شیخ عالمست بآن و با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهراً از برای مصلحتی بوده باشد فرمودند مصلحت چیست معروض داشتیم که مدّباب فتنه و قلع مادّ دلیری عوام و روایت شفای قاضی عیاض که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خبایث گفتند که قاضی عیاض مالکیست سخن او در دیار حنفی سند نیست پادشاه از من پرسیدند که چه میگویند گفتم اگرچه او مالکیست اما مفتی محققى اگر بجهت مصلحت عمل برفتوی او کند شرعاً جایزست و درین باب سخن بسیار گذشت و موی مملکت شاهنشاهی را در آن وقت مردم می دیدند که چون موی شیر برخاسته بود و از عقب مرمر مانع از بحث می آمدند بیکبارگی اعراضی شده فرمودند این نامعقول است که میگوئی - در حال تعلیم کرده و باز پس آمده در جرگه ایستادم و از آن روز باز ترک دلیری و مجلس مباحثه نموده و گوشه انزوا گزیده گاه گاهی از دور کورنش میکردم و کلر و بار شیخ عبد النبی روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت بحجاب و اعراض و تفاضل و ملب جدید و قدیم کشید و اصلاً بدربار نمیرفت در همان

ایام شیخ مبارک از آگره بفتح پور بجهة تهنیت امری آمد و باره، این ماجرا در میان نهادند او ارشاد نموده که شما امام زمان خود و مجتهدید در اجرای احکام شرعی و ملکی چه احتیاج باین جماعه دارید که هیچ بهره از علم جز شهرت کاذب ندارند گفتند هرگاه شما اعتاد ما باشید و سبق پیش شما خوانده باشیم چرا ما را از منت این ملایان خلاص نمیسازید او کمر جد و اجتهاد بر میان حق و عدل بهته گفت دعوی اجتهاد فرمائید و از ایشان محضری بطلبید- آن بود که محضری در باب اجتهاد پادشاه و افضلیت ایشان بر جمیع مجتهدان نوشت و شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را چون آحاد الذم در آن مجلس پانچیان بزور گرفته آوردند و هیچکس تعظیم ایشان نکرد و در صف نعال نشستند و خواهی نخواهی بچبر و کوه برین داشتند تا گواهی خود نوشتند چنانچه در ضمن وقایع سنوات مشروح گذشت و عاقبت هر دو را بسفر حجاز رخصت دادند وفات شیخ در سنه (۹۹۱) نصد و نود و یک بود *

شیخ احمدی فیاض انبیهی وال

از فحول علمای کبار صاحب تقوی و ریاضت و مجاهدت بود بسیار ضعیف و مریض شده چنانچه قوت رفتن و گشتن نداشت و در آن کبر سن بر بهتر بیماری صعب افتاده و قرآن مجید را در یکسال یاد گرفته بود اکثر کتب متداوله را بر ذکر داشت اگر شاگرد در کتاب غلط کردی از یاد گفتی و تفسیر و حدیث و سیر و تاریخ خوب میدانست هم شهری و هم عصر شیخ نظام الدین انبیهی وال

بود در قرأت فاتحه عقب امام نسبت بمیان می گفت که بانی
وجه متعرض اند فقیر در صحبت شریف ایشان رسیده زمانیکه
درس شرح وقایه می گفتند در آن قطعاً هزل را شاگردی از ایشان
می خواند که

ابوبکر الولد المنتجب • اراک الخروج لامر عجب
فقد قال انى عزمت الخروج • لكفتارة هى لى ام اب
فقلت الم تصمعن يا بنى • بنهى انى عن تلقى الجلب

و تردد درین بود که کفتارة باشد یا کفارة که صیغه مبالغه در تازیانه
کاذر است ایشان میگفتند کفارة باشد بمعنی چه دیگر (?) هم آمده
است چه کفتار فارسی است فقیر گفتم که بهر حال کفتارة ظاهر
تر از کفارة است و الله اعلم *

قاضی صدرالدین جاندری ثم اللاهوری

دانشمند متبحر بوده و معتقد اهل تصوف و ملوک بسیار
خوش طبع و خوش صحبت بود اگرچه مشهور است که وقتی از
اوقات تلمذ شیخ عبد الله مخدم الملک کرده اما فقیر تحقیق
آورا بمراتب از مخدم الملک زیاده یافتم همة مشرب بحدی داشتند
که عوام گمان الحاد بار میکردند حسن ظن بر غالب بود در هر که
شیوه تجرید یافتی اگرچه بظاهر مبتدع بودی از روی اعتقاد
بملازمت او رفتی و دست بسته امتدادی و سخن آنها را حجت دانستی
گویند مبتدعی بصورت مجذوبی بروگذشت قاضی دست بسته بنا بر
عادت خود پیش او بتعظیم ایستاد و او از روی فدائی میگفت که

خضر دایم با ماست قاضی در پایی او افتاد و گفت مرا نمای مبتدع
گفت الحال بوامطة كدخدائی دختر خود دل نگرانی دارم و آن
موقوف بهفصد تنگه امت بعد از فراغ خاطر ازین کار ترا بخضر
ملاقات میدهم قاضی فی الحال هفصد تنگه بار داد آن شخص بعد از
دو روز بخدمت قاضی رسید و گفت بیا که خضر بتو نمایم و او را
گرفته بدریا برد آن شخص بهیار طویل القامت و قاضی کوتاه قد بود
در آبی که تا بحلق بود رفته باستان و گفت بیا که خضر اینجاست
قاضی گفت من آب بازی نمیدانم چگونه بیایم گفت ترا بجای
خضر دلالت کرده ام اگر تو نتوانی آمد گناه من چیست و حکایات
دیگر مضحکتر ازین نقل میکنند و نوشتن آن خالی از سخافتی
نیست ازینجا قیاس ساده لوحی قاضی میتوان کرد در زمانیکه اکابر
لاهور را نامزد در اطراف کرده هر یکی را در شهری بمنصبی
منصوب گردانیدند او را قاضی بندر بهروج از ولایت گجرات ساخته
فرستادند در همانجا بجوار رحمت حق پیوست و ازو پسر می قابل
شیخ محمد نام ماند که درین تاریخ قائم مقام پدر دران شهر است

میان الهداد لکهنوی

از دانشمندان مستعد صاحب تصرف بود و طبیعی وقاد داشت
و ذهنی نقاد و در فقه و اصول فقه و عربیت نظیرش نبود در هجو
رساله نوشته بنام یکی از ارباب مکنت قطبی نام بالتزام ایواد یصلح
مثال در عین عبارت نه سابق و نه لاحق اگرچه خالی از تکلفی
نیست و فقیر در زمان حکومت حسین خان چون بلکهنو رفته با

میان ملاقات نمودم از تصنیفات او دو چیز غریب دیدم اول رساله که از طول چهارده سطر و از عرض فیز همان قدر سطور بجدول نوشته بودند و احکام و مهایل چهارده علوم ازین استخراج میدیانت دوم پنج مقامه از رساله که عبارتی بروش مقامات حریری داشت و آنرا قیطون نام نهاده بود و تصنیفات دیگر هم میگفت که غیر ازان دارم اما بنی اعمام او میگفتند که این رساله چهارده علمی و قیطون تصنیف حکیم زبرقی است که در جونپور آمده با قاضی شهاب الدین مشهور معارضه نمود و در تقلبات روزگار در کتبخانه شیخ اعظم لکنوی که ثانی امام اعظم خطاب یافته بود رسیده از آنجا بمیان الهداد که از اولاد شیخ اعظم است انتقال یافته و الله اعلم *

میر سید جلال الدین قادری اکره

از اکابر عادات اکره است و در زهد و توکل شانی داشت و از ابتدا تا انتها گوشه عزت اختیار کرده از صحبت اغنیا محترز بودی و بی تکلف و بی تعیین می زیست و از جانب حضرت غوث صمدانی قطب ربانی ماکن کشور لامکانی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاه خدا مرید میگرفت تا عالم فانی را وداع کرد اکنون فرزند رشید وی میر سید داؤد قائم مقام پدر بزرگوار است و بفقر و مسکنت و غربت میگنراند و چون کویبه دولت قاهره مبارکه وطنطنه عظمت اولاد امجدش از امتق محروسه آکره روز بروز ارتفاع یافت شعله این بیچارگان فرو نشست

و دیگر خانواده‌های مرحوم نیز برین قیاس رو بوبرائی نهادند
• بیت •

صد هزاران طفل سر بیدیده شد • تا کلیم الله صاحب دیده شد

شیخ حسین اجمیری

شهرت چندان دارد که از نبایر حضرت قطب المشایخ سلطان
الواصلین خواجه معین الدین سنجرمی چشتی است قدس الله
روحه اما چون پادشاه را در اوایل حال اعتقاد بحضرت خواجه
اجمیر نسبت باو انگاری دست داد معاندان براهمنوی بعضی
مشایخ فتنه‌پوری که ایشان نیز در استیصال و قهر اهلای جنس
مماعی جمیل بلیغ مشکور فرموده اند جزاهم الله بر نفی نسبتش
ادای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه عقب نمانده
و درین باب صدور و قضات نیز بموجب زمانه هازی • ع •

والله انواب فکن فی ثیابه

محضر نوشتند و آن تولیت موروثی چندین ساله بدیگران تفویض
یافت و شیخ چون دستگاهی عظیم داشت و در آن صوبه پادشاهانه
زندگانی میکرد و موانع دیگر علاوه آن شد غیرت اولوالامری تاب
نیارده او را حکم اخراج بجانب مکه معظمه فرمودند تا در سفر بانسواله
رخصت گرفت و بزیارت حج اہلام فایز گردیده باز آمد و روزیکه
از فتح پور آمده بعزم توجه بکابل بوسه محمد حکیم میرزا روانه
شدند شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نمود و شرایط ادابی که نو
مذهبان نو معلم و نو مریدان نو دولت حیا قرار داده اند ازو بوقوع

نیتجامید بعد از مطالعه در صفحه احوال و خطوط پیشانی او معنی
 بی اخلاصی بزعم خود مشاهده نموده حکم حبس در قلعه بکر فرمودند
 چند سال آنجا بحر می برد تا در سنه اثنی و الف (۱۰۰۲) بسعی
 بعضی مقربان معتقد شیخ را حکم طلب از بکر شد و چون همراه
 بعضی از محبوسان مثل شیخ کمال بیابانی قلاب که شمه از ذکرش
 بالا مذکور گشت و قاضیان فتحپور که بسعی شیخ ابراهیم چشتی تا
 چهارده سال آنجا محبوس بودند و بوسیله میرزا نظام الدین احمد
 فرمان بنام ایشان رفته بود آمده کورنش نموده سجده کردند و حکم
 بخلاص ایشان صادر یافت و چون شیخ پیر معمر هفتاد ساله بود و
 اداب خدمت ملوک و طریق ملازمت ایشان هرگز نوزیده و نمیداند
 بوضع قدیم تعظیمی فی الجملة و تسلیمی ناتمامی کرد باز ازو
 رنجیده و ناخوش آمده حکم بمیرزا فرمودند که فرمان میدصد بیگه
 زمین مدد معاش در بکر نوشته او را بار دیگر روانه آنجا سازد بیگم
 پادشاه والد خلیفه الزمانی باندرون محل در مقام شفاعت در آمده
 گفت که بوسه او والده پیر فرتوت دارد در اجمیر و دلش از برای
 دیدن فرزند کباب است چه شود اگر او را رخصت و وطن فرمائید و
 هیچ مدد معاش از شما نمی خواهد قبول فرموده گفتند که آنچه
 چو در آنجا که می رود باز دکانی برای خود را میکند و فتوحات و نذر
 و نیاز بهیار پیشکش او می آرند و جماعت را گمراه میسازد غایتش
 والد خود را از اجمیر همین جا طلبد و اینمعنی او را بغایت
 دشوار تر از بکر رفتن بود و شبی که صدر جهان بتقریب تسلیم تولیت
 اجمیر چنانچه گذشت جامع انتخاب را از نظر گذرانید آن مهم را که

خود یافته بودند بر همزده و رضا بآن امر نداده در خدمت نگاهداشتند و از صدر جهان پرسیدند که آن پیر حاده لوح که عبارت از شیخ حسین باشد کجاست فقیر یاد دهانیدم که در لاهور است و بصدر جهان بمبالغه گفتم که چون من قابل این سعادت نبودم باری او را متوای آن بلده محفوظ سازید که حق بمركز قرار یابد از آنجا که شان هندوستانیان تربیت ابنای جنس نیامده است و هیچگاه از یکدیگر عینه صاف نیدستند نه در حق من بیچاره معنی می مشکور شد و نه در باب شیخ حسین و آن پیر مرحوم شکسته خسته حالا مضطر و مضطرب در گوشهٔ خمبول افتاده نه مجال تردد خانهای اهل دنیا دارد و نه انگیزختن و سایل و حمایت هرچند راه عرض مسدود و خانهٔ شفاعت خراب است القصد شیخ مشار الیه عزیز الوجود و خدایی مغنم و برکت روزگار است هرچند مرا بار سابقه معرفت نبود اما درین ایام که از سفر حجاز آمده و محنت بند کشیده چنان می نماید که تودهٔ نوربخت و ملکیست مجسم و سخن دنیا معلوم نیست که هرگز در خلا و ملا بزبان او میگذشته باشد همیشه بر ریاضت و عبادت و مجاهدت مشغول و صایم الدهر و قائم اللیل است امید که (‡) حق سبحانه و تعالی بموجب آن مَعَ الْعَصْرِ یُسْرًا وَاِنْ مَعَ الْعَصْرِ یُسْرًا - او را فتحیابی حاصل شود و این مزده که

• شعر •

اذا اشتدَّتْ بک البُلوی ففکر فی الم نشرح

(‡) در هیچ نسخه پیش حق لفظ - از - نیست

فَعَصْرٌ بَيْنَ يَسْرَيْنِ (‡) إِذَا مَكَرْتَهُ فَأَنْجِحْ

نامرغ اوقات تدارک مافات نماید و ببرکت آن مقتدای اهل صلاح
من مقید شهر بند را نیز نجات و فلاح دست دهد تا ازین مالا
یعنی و پریشان گوئی و هرزگی و بیهودگی و تزیق نویسی
خلاص یافته بوطن و بلده و عیال و اطفال و اهل واد خویش
صالحی شوم و بقیده عمری که مانده صرف کاری نمایم که بکار آید

* بیت *

بوسر آنم که گرز دست برآید * دست بکاری زخم که غصه سر آید
و چون هنگام تحریر این سطور منشور سعادت در کشادن و نهیم سحر
مبارک دروزیدن و تباشیر صبح صادق در دمیدن بود اگر تیر این
دعای بیغرض بر هدف اجابت رسد از کرم خداوندی که دایم
خو برحمت بیدریغ او کرده بلطف بی پایان او دست آموز شده ام
حده محبت

* بیت *

غالباً خواهد کشور از دولتتم کاری که دوش

من همیکردم دعاؤ صبح صادق می دمید

اگرچه مقام این شکایت نبود اما چکنم که ازبس بیطاقتی و
بیقراری که در جان و دل منزل گرفته این یکدونهاله حزین برنامی
خامه بی زبان رفت انشاء الله عفو و معاف باد * بیت *

(‡) بحضور جناب امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که قائل

این شعر می باشد یکی - ز بعد العصر پسران - عرض نمود حضرت
امیر پهنش فرمود -

هرگز چنین نبودم کز درد دل بنام
این بار بر دل من غم میکند گرانی

شیخ عبد القادر

ماکن آنچه فلذة الكبک و قرۃ العین مخدموم شیخ حامد قادری روح
الله بوده است زمانیکه مخدموم رحمه الله تعالی در عهد پیرامخان
خانخان در اگریه تشریف داشتند فقیر بطالب علمی مشغول بودم
اما معادت ملازمت حاصل نشد و چون پیرامخان بتقریب بعضی
حساد اهل عناد که بجاه ناپایدار مغرور بودند و عمده آنها شیخ
گدائی بود نسبت بمخدموم نیکو پیش نیامد و از آنچه طلبید او
بغایت رنجیده تفرال بد کرد پیرامخان را رسید آنچه رسید
و شیخ محمد غوث این فتور را در همان عهد نتیجه توجه خویش
میدانست چون مخدموم در ملتان تشریف برده جان علوی آشیان
او بمقربان ملا اعلی در حظیره قدس مجاورت گزید و نعش
مطهرش در موضع حامد پور از توابع ملتان بطریق امانت مدفون
گشت چون در میان شیخ عبد القادر و شیخ موسی برادر خوردش
مالهایی دراز بر سر مجاده مشیخت مناقشه افتاد شیخ موسی اکثر
اوقات در اردو بصر می برد و شیخ عبد القادر در فتح پور شبی
بتقریب تکلیف خوردن گوکذار و امتناع او ازان امر صحبت
پادشاه راحت نیامد تا روزی شیخ عبد القادر در دیوان خانة
فتح پور بعد از فراغ جماعت نوافل میگذازد پادشاه فرمودند
که شیخ نماز نفل در خانه بگذارید گفت پادشاهم این ملک نیستی